Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای رشک جان زهره بیا جای وی بگیر !

کار و ان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار د و چشم یك تن کم وز حساب خرد هزاران بیش

بلی! وقتی یکی از افراد عادی بشر ازین جهان رخت بربندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی هر گاه هنرمند عالی مقامی چون استاد قاسم که بیش از نیم قرن به هنر و موسیقی ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت مثل این است که هزاران وجود گرامی و هنرمند از میان ما رفته باشد یك سال گذشت که آن بلبل هزاردستان خاموش شد و امروز رادیو کابل و هنرمندان کشور محفلی بنام او منعقد می سازند واز وی یاد میکنند وروح اورا شاد می نمایند چون بعلت مریضی مقاله مفصلی نتوانستم بنویسم باین قطعه شاعر معروف خراسان وخاوران انوری ابیوردی که در رثاء کمال الزمان مغنی معروف در بار سنجر سلجوقی گفته بود اختصار می نمایم :

هرگز کمان مبر که کمال الزمان بمرد
کو روح محض بود بجسم فنا پذیر
میدان که ساکنان فلک سیر گشته اند
از مطر بی زهره برین چرخ گنده پیر
خواهش کنان به نزد کمال الزمان شدند
کو بود در زمانه درین علم بی نظیر
گفتند زهره را ز فلک دور کرده ایم
ای رشک جان زهره بیا جای وی بگیر

گویا اعتمادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمد سرور انوری
M. Sarwar. Anwari

سوانح مرحوم استاد قاسم افغان

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو درسال ۱۱۶۲ شمسی پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت استاد بعدازسن پانزده سالگی موسیقی رانزدپدرخود آموخته وبعد ازآن نزد استادان دیگرداخلی وخارجی به‌تعلیم موسیقی پرداخت برای دفعهٔ اول به‌سن بیست‌سالگی بدربار امیرعبدالرحمن خان شامل‌وظیفه‌شد درسن بیست و یك سالگی بحضورسردار نصرالله‌خان نائب‌السلطنت‌مقرر گردیددر بیست و پنج سالگی که شهرت استاد موسیقی زیاد شده رفت بدربار امیرحبیب الله‌خان‌شهید بحیث بهترین خواننده موقع یافت در ین وقت بود که استاد باثر تشویق وقدردانی‌های پی درپی امیر موصوف بفکر ایجاد طرزهای جدیدافتاده وارخود طرزهاوآهنگ‌های جدیدساخت که نه تنهادرآن‌وقت بلکه تاامروزمورد پسند همگان بوده، اکثر خوانندگان وطن ازهمان طرزهاوآهنگ‌های استاد پیروی میکند بعدازرزمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان شهید بحضور امیرامان‌الله خان به‌صفت استاد موسیقی وطن وخوانندهٔ منحصر بدربار عزتقرر حاصل نمودودرهمین عصر بود که بگرفتن نشانهای طلاوالماس بنام نشان «مسرت» و «یادگار» استقلال وطن افتخار حاصل نمود پس از آنکه (اعلیحضرت محمدنادرشاه)

مرحوم استاد قاسم افغانی دراخیر زندگی

چون پیرشدی حافظ ازمیکده بیرون شو رندی و طرب ناکی درعهد شباب اولی

(c) ketabton.com: The Digital Library

به تخت سلطنت جلوس فرمودند استاد مرحوم را مورد نوازش ولطف شاهانهٔ خود قرار داده وبه صفت استاد موسیقی وخوانندهٔ دربارخود سر افراز فرمودند بعد از سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید استادمرحوم بدربارالمتوکل علی‌الله اعلیحضرت محمدظاهرشاه مثل دربارسلاطین گذشته به‌صفت استادموسیقی وبهترین‌خواننده شناخته شدوتاآخرین‌روز حیات‌خود معاش میبرد.

استادمرحوم درسال ۱۳۳۲ موقعیکه ریاست کابل رادیو سالگرهٔ هفتاد مین سال استادرابرپاکرده بوداز حضور اعلیحضرت معظم همایونی به اخذ نشان طلائی «خدمت» مفتخر گردید.

بروز (۲۲) سنبله ۱۳۳۵ استادقاسم افغان‌فوت نمود وروز بیست‌و۳ سنبله ساعت ۵ عصر استادمرحوم بخاک‌سپرده‌شد. درموقع تشییع‌جنازهٔ‌استادمرحوم بناغلی‌علی‌محمدخان معاون اول‌صدارت عظمی‌واکثر وزراء، بناغلی رئیس مستقل مطبوعات و بناغلی کابل بنار وال واکثر نویسندگان ومعاریف ومعززین شهر وصدها نفر از علاقمندان استادمرحوم حاضر بودندسوانح استادازطرف‌ریاست کابل‌رادیوتوسط بناغلی گویای‌اعتمادی قرائت گردید سپس بناغلی‌رشنیا رئیس‌مستقل مطبوعات دراطراف شخصیت استاد مرحوم درعالم موسیقی‌وطن‌سخنرانی نمود، ریاست کابل رادیوپروگرام‌مخصوصی گرفته بود که‌دران سوانح استاد مرحوم ودیگرمضامین‌راجع به‌استاد وریکاردهای استادبرودکاست گردید روزاول فاتحه گیری از طرف ریاست کابل رادیو بود، برای ادای فاتحه بر علاوهٔ هزاران نفر ازدوستان وعلاقمندان استادمرحوم والاحضرت سپه‌سالار غازی‌سردار شاه‌محمود خان،بناغلی سردار محمدنعیم معاون دوم صدارت‌عظمی، بناغلی‌علی‌محمد معاون اول‌صدارت عظمی همه‌وزرای‌محترم، وهمه ارکین ونمایندگان‌مطبوعات، کابل‌بناروال وتمام‌نمایندگان شهر رئیس محترم شورا و جمیع نمایندگان‌محترمیکه به کابل تشریف داشتند آمده‌بودند برای مصارف جنازهٔ استاد مرحوم ازحضور اعلیحضرت معظم‌همایونی ووالاحضرت سپه‌سالار غازی وریاست مستقل مطبوعات‌وبناروالی کابل‌پول‌فرستاده‌شد.

همچنین ازطرف بناغلی سردارمحمدداؤد صدراعظم تسلی‌نامهٔ بعنوان یعقوب قاسمی فرزند ارشد استادمرحوم بایک مبلغ لازمه برای خیرات استاد مرحوم فرستاده شده‌بود

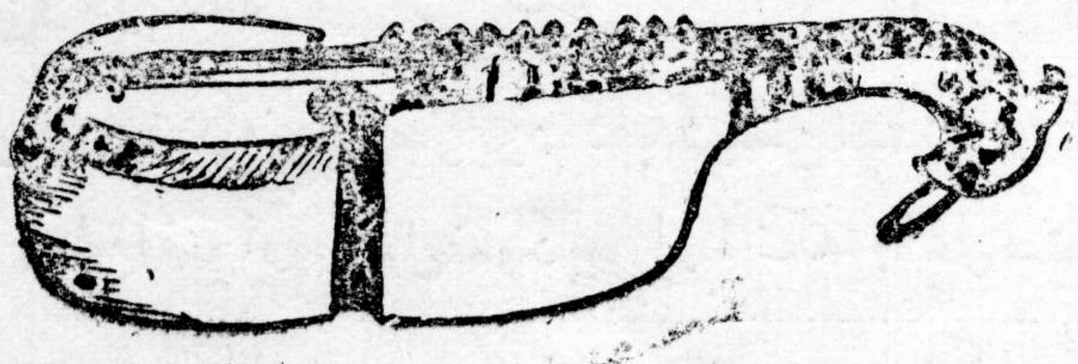

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینست نقل تسلیت نامهٔ قیمتدار بناغلی سردار محمد داود صدر اعظم:

«بناغلی یعقوب قاسمی !

ازفوت پدر مرحوم شما متأثر شدم وافسوس می کنم نظر بکثرت گرفتاری بفاتحه رسیده نتوانستم .

استاد مرحوم در تحول موزیك وطن رول مهمی بازی کرده و یقین دارم ، تاریخ موزیك مملکت ایشان را فراموش نخواهد کرد، خداوند پدر مرحوم شمارا غریق رحمت خود گرداند، بشما و دیگر بازماندگان شان صبر جمیل نصیب کند.»

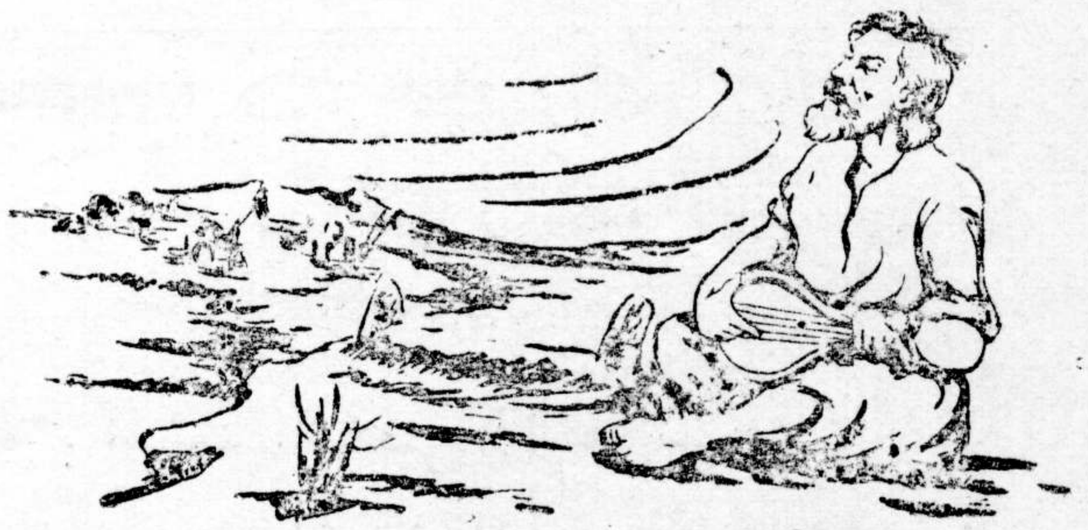

مجلهٔ پښتون ژغ : سال شانزد، درشمارهٔ ۱۳ خود نسبت فوت استاد مرحوم چنین نوشته بود :

ضیاع المناك درعالم موسیقی

بکمال تاثر اطلاع گرفته ایم که استاد قاسم افغان خوانندهٔ معروف ومحبوب وطن در اثر مریضی طولانی داعی اجل را لبیك گفته روان وی آهنگ عالم بالا نمود - استاد مرحوم ازصبح جوانی تاشام پیری بعالم موسیقی خدمات فراموش ناشدنی نمود آن مرحوم یگانه موسیقی دانی بود که درهر مجلس وهر بزم جای ومقامی داشت حاضر جوابی ومجلس آرائی ونکته سنجی وی قابل وصف است.

پښتون ژغ: تاثرات عمیق خودرا نسبت باین ضایعهٔ الیم اظهار کرده برای آن مرحوم مغفرت خواسته و ببازماندگان آن مرحوم صبر واجر جمیل می خواهد .

بیا مطرب ای ناله پرداز دل! خروش افگن پردهٔ ساز دل

بود نغمه تا کی خموشی بیان طرب چند در پوست باشد نهان؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

قطعه تاریخ وفات مرحوم استاد قاسم افغان ازطبع جناب ملك الشعرا بیتاب

ببزم عیش ظلم بیکران رفت — که قاسم خان افغان از میان رفت
چه نیکو اعتقاد مذهبی داشت — یقین دارم با یمان از جهان رفت
نمود آباد مسجد در خرابات — غم عقبای خود خورده روان رفت
سخا و خیر قدر وسع کرده — بدرویش و فقیر و ناتوان رفت
بمیلا دالبنی ع خیرات میکرد — بدین رفتارخوش زین خاکدان رفت
با بیات خوش و آواز دلکش — نوازش کرده گوش سامعان رفت
ازین روسال فوتش گفت بیتاب — نشاط محفل انس از جهان رفت
۱۳۷٦ق

مرثیه به نسبت فوت استاد قاسم افغان ازطبع بناغلی صوفی عشقری که درشب دوم فوت استاد در پروگرام مخصوص ازطرف کابل رادیو بروکاست شد.

دریغا ازین دور چرخ کبود — که بگذشت شخصی زاهل سرود
رئیس و کلان خرابات بود — به پیری جوان خرابات بود
اثر بود چندان به آواز او — که سنگ آب گردید از ساز او
سرو تال سازش همه با اساس — بابیات و افراد موقع شناس
بیانش سراپا زتاثیر پر — فراورد هر نظم و نثرش بگر
بدی شان وتمکین آن مثل کوه — نمودی بشاه و گدا با شکوه
بخلق خوش خود بدلها عزیز — رسا بود و دانا و وافر تمیز
بهرجا که بودی غم آنجا نبود — همه شاد می شدبساز و سرود
چو میخواند اشعار بیدل بساز — همی کرد گریه بسوزو گداز
چنان جمع می کرد افکار را — که یك سر بپای پرده وتار را
بوحدت همه آشنا می شدند — همه فارغ از ما سوا می شدند
غم از محفل ساز او دور بود — همه خرم و شاد و مسرور بود
نکوئی دلش نالهٔ سرد داشت — ز عشق و محبت بسی درد داشت
گرفتار خوبان مه روی بود — دلش صید در حلقهٔ موی بود
دلش نالش از رشك اغیار داشت — گل داغ در سینه بسیار داشت
سفر کرد ازین دیر ناپایه دار — بروحش دعا کرده دستی برآر!؟

بیا عشقری ختم کن این بیان
ببخشد خداوند پیر وجوان !!

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاریخ فوت یگانه استادوطن ازطبع بناغلی شا.ق جمال

آخ از دست چرخ سفله نهاد — میکنم با ز نا له و فریا د
قاسم آ ن نغمه سنج محفل عیش — که بدی در کمال خود استاد
غم بد یدا ر او ز د ل بیر و ن — عالمی ا ز نوای او دلشاد
وه که سیل جهـا ن تبا ه ا جل — داد بنیا د عمر او بر بـا د
جمعه و هشتم صفر گـر د ید — زین قفس مرغ روح او آزاد
بز م عیش و نشاط بر هم خو رد — دل احباب برزمین افتاد
د وش بودم بفکر تـاریخش — شایق آن گشته بهر غم ایجا د

فوت او بر جبین حور نو شت
که خرا باتی و فـا بنیـا د

١٣٧٦ ق

☆ ☆ ☆

شعرذیل به نسبت فوت استادقاسم افغان ازطبع بناغلی شایق جمال می باشد که روزچهل استاد مرحوم ازطرف بناغلی یعقوب قاسمی برود کاست شده بود.

کدامین پیکر موسیقی آخر ازجهان رفته؟ — که آهنگ فرح بخش سروسازازمیان رفته
ندارد نا له تا ثیری ندا رد تار آهنگی — خداوندا کدام استاد کار ازدیدگان رفته
زهر مویم فغان و نا له جا نسو ز می آید — کدامین بلبل شیرین صدا ازبوستان رفته؟
نمی باشد به بزم دلبران عیش و نشاط اکنون — که آن ازجان خریدار ادای گلرخان رفته
رباب وطبله وسار نگ بی سر گشته اندازغم — که آن پیر خرابات ازمیان دوستان رفته
کنم گر ناله ازبخت سیاه خویش می شاید — که ازدستم چنین یك موسفید مهربان رفته

نه تنها شایق آه وفغانم من درین محفل
صدای نا لهٔ طنبو رهم تا آسمان رفته

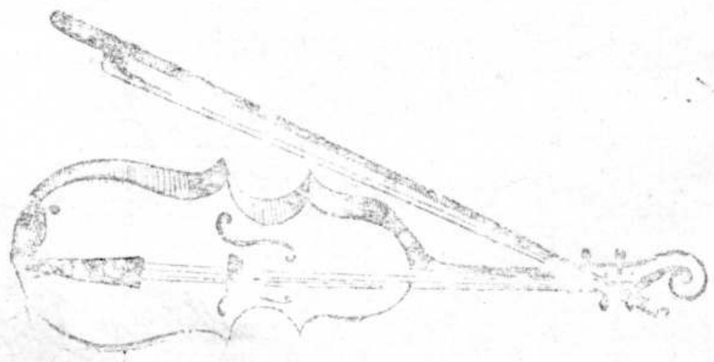

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمناسبت سالگره هفتاد مین سال یگانه سرود سرای وطن طرب مسکن استاد قاسم احسن الله الیه

سخت شورانگیز، شیرین نغمهای قاسم است
گوشها اکثر نمکخوار نوای قاسم است

سوزناك و درد خیز ورقت آور پر اثر
آریائی نغمه آرزی های های قاسم است

(۱) کرده ریکات دگر قائم پی سازو نوا
لذت بی سابقه در طرزهای قاسم است

زاده توام نای حلقومش مگر با نیشکر
کانچنین خوش چاشنی صوت وصدای قاسم است

بیت آوردن قرار اقتضای هر مقام
خاصهٔ طبع سخندان رسانی قاسم است

بودنش خوانندهٔ در باریك عمر دراز
میکند ثابت که بی همتا نوای قاسم است

ساکن کوی خرابات است این استاد فن
صحبت پیرمغان فرحت فزای قاسم است

اکثر از خوانندگان مانده به پیش او شکر (۲)
اوستادیها مسلم از برای قاسم است

کرج ورکهب گندهار ومدهم و پنجم دگر (۳)
دیوت ونکها رهمنون غنای قاسم است

راگ ها وراگنیها پتر ها وبارجا (٤)
مبتلای نغمهٔ تمکین ادای قاسم است

مستقیماً یا بغیر مستقیم از هر طرف
دلنوازیها زطرز دلربای قاسم است

ماضی اورا فراموشم نسازد حال او
جلوه گر پیش نگاهم صحنه های قاسم است

ضعف پیری ساخت امروزش نحیف وزار حیف
سستی اعصاب غالب بر قوای قاسم است

---

(۱) ریکات قایم کردن بعضی اساس گذاشتن و بمعنی دیگر باسازو نوا ایهام خیالی لطیف را میرساند

(۲) شکر ماندن در اصطلاح موسیقی دانان هند کنایه از شاگرد شدن است .

(۳) های کهرج وهیوت درین بیت برعایت وزن شعری حذف شده اگرچه بزبان هندی هم نوشته میشود و بتلفظ نمی آید و کهرج در کهب و گند هار ومد هم و پنجم دهیوت ونکهارا نام هفت سرهندی می باشند .

(٤) دراصل بهارجا مینویسند بهای غیرملفوظ، ناگفته نماند که درموسیقی هندی شش راگ است وهرراگ ازخودچندین راگنی وپتر وبهار جا دارد .

بطور تشبیه اگرراگ راتنهٔ درخت گوئیم راگنی شاخهای کلانی است که ازان درخت منشعب گردیده وپتر شاخهائیکه ازراگنی رسته وبهارجا شاخهای کوچکتری که از پتر سر کشیده .

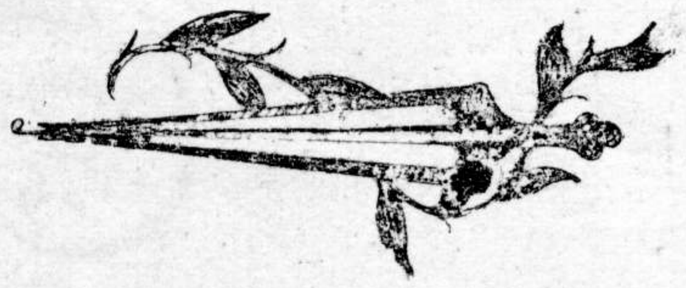

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیش ازین تانپوره (٥) گرمیداشت لرزان پنجه اش
لغزش، مستانهٔ اکنون به پای قاسم است

چون شود هفتاد ساله آدمی افتد زکار
زین سبب پررقت آور ماجرای قاسم است

درد وآلامی که شد درآخر عمرش نصیب
باعث آمرزش جرم وخطای قاسم است

باقد خم نالشی میکرد دیشب عقل گفت
نغمهای چنگ پیشم ناله های قاسم است

بی نوازش نیست اکنون پیرچنگی (٦) گشتنش
قدردان نالش قاسم خدای قاسم است

درخرابات اینکه زیبا مسجدی آباد کرد
شاهد نیك اعتقادی ها برای قاسم است

با فقیران دارد اخلاص وارادت بیشمار
فطرت نیکودرین ره رهنمای قاسم است

بسکه حق آشنائی را رعایت می کند
هرکرا دیدیم مرهون وفای قاسم است

در فراست درفصاحت در حلاوت بعد ازو
نغمه سنجی کو؟ که پندارم بجای قاسم است

رادیو کابل که نیکی محفلی کرده است ساز
لایق وبا ارزش ابریشم بهای (۷) قاسم است

آن نشان حسن خدمت کز برایش داده شد
مرهمی بر سینهٔ زخم آشنای قاسم است

۸۱ خامهٔ بیتاب پایان نشاط افزوده گفت
این نواز شها بسی نیکو برای قاسم است

باد اعلیحضرت والا همیشه کامیاب
این دعای جمله افراد ودعای قاسم است

(٥) تانپوره یکی از آلات خیلی معروف موسیقی است .

(٦) درلفظ پیرچنگی تلمیح است بقصهٔ که درمثنوی شریف است وما لش آنست که خدای کریم همیشه ازافتادگان دستگیری می کند .

(۷) ابریشم بها بعضی صله وانعامی که به سراینده درمقابل سازوآوازش دهند زیرا درزمانهای قدیم که سیم وجود نداشت در رباب وطنبور ابریشم بسته مینواختند .

(۸) عدد مصرع این نوازشها بسی نیکو برای قاسم است) ۱۳٦٤ میباشد وچون که ۹ درآخر کلمهٔ نشاط واقع شده باآن جمع کنیم ۱۳۷۳ق حاصل آید که تاریخ سالگره را نشان میدهد . (بیتاب)

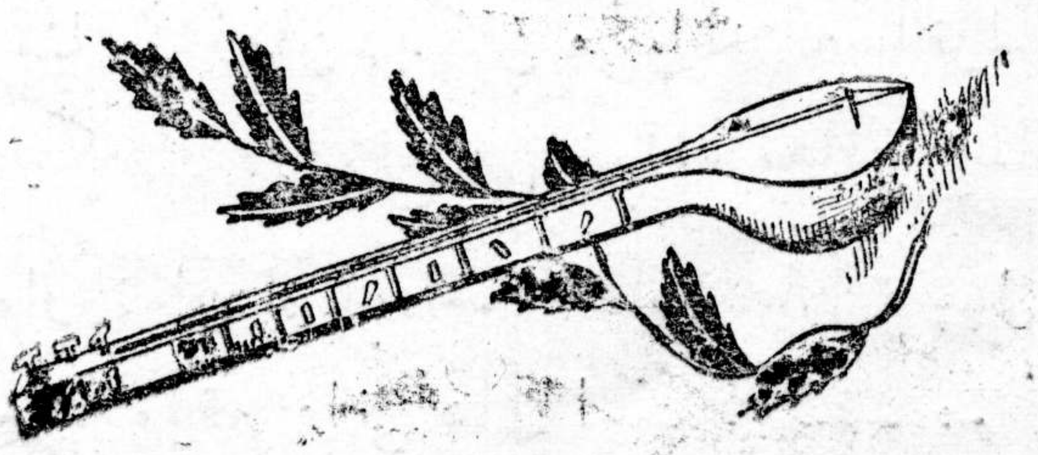

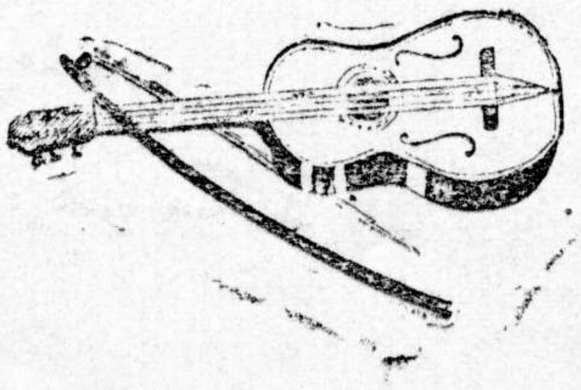

(c) ketabton.com: The Digital Library

خ. م. خ

استاد قاسم

استادقاسم افغان پسراستاد ستار جو، در۱۳۰۲ ق- ه درخرابات کابل تولد یا فته . پدرش ازموسیقی دانان بلند کشمیراست کـه در عصر اعلیحضرت ضیاء الملة والدین عبدالرحمن خان کابل آمد وبدربار پادشاهی مقام گرفت وتازیست موقع بدست داشت .

استادقاسم اولا موسیقی را ازپدر آموخت وبعد ازاساتذهٔ بزرگ افغانی وهندی تحصیل نموده درفن خودرا بدرجهٔ کمال رسانید .

تاپدرش حیات بود بدربارسردار نصرالله خان نائب السلطنة پسراعلیحضرت عبدالرحمن خان می بود بعدازوفات پدر بدربارشاهی اعلیحضرت سراج الملة والدین امیرحبیب الله خان قائم مقام پدر گردید چهل وهشت سال بدربار پادشاهان افغانی خدمت موسیقی را انجام داد وبالاخره بروزگاراعلیحضرت المتوکل علی الله محمدظاهرشاه سالگرهٔ هفتادمین سال دورهٔ حیاتش را درسال ۱۲۷۳ ق-ه رسماً ریاست مستقل مطبوعات گرفت ومجلسی دراستیشن رادیو کابل ترتیب داده فرمان ونشان خدمت ازطرف دولت برایش اعطا گردید .

بعد تکلیف خدمت موسیقی ازوساقط شناخته شد. تاآخرعمر معاش مستمری می برد ودرمنزل خویش جادهٔ حیات می پیمود درشب مجلس سالگرهٔ خود باضعف پیری وناتوانی یك چاتنی خواند واین بیت .

نرگس ازتربت من روید وخوبان گویند خاك گردیده وچشمش نگرانست هنوز

بتکرار ایراد می نمود ونیز این بیت .

شمع سان شکر که ازدولت بیداری بخت خدمت بزم ترا تادم مردن کردم

بمناسبت زمان ومکان اززبان اوتکرار می شد.

استاداشعارراصحیح می خواند. باحضرت بیدل (رح) وحافظ (رح) ارادتی خاص داشت مقامات موسیقی را باشعار این دوبزرگوار نشاط بخش میگردانید وابیات که ردیف میسازد مناسب زمان ومکان می باشد که آنرا باصطلاح(موقع دانی میگویند) ازینجاست که ابیاتیکه او درموقع می خواند بحافظهٔ سامعین باذوق می ماند .

اشعارچندان ازیادداشت که بامتحان تاچهل روز بلکه دوماه غیر مکرر خوانده .

ازجملهٔ موقع دانی های است که گفت :-

(c) ketabton.com: The Digital Library

درقندهار باشاه مخلوع بزیارت خرقه مبارك مشرف شدم چون خرقهٔ مبارك ازدرج نقره برآورده شد عجب کیفیتی بود که حاضرین همه محو ومبهوت بودند . شاه گریبان مبارك رازیارت میکرد ودیگران ازهرموضع که دست می آمد زیارت می کردند ازحسن اتفاق دامن راست مبارك بدستم آمد حینیکه می بوسیدم و بردیده می مالیدم بخاطرم این رسید بیت:

گردی شوم وگوشهٔ دامان توگیرم　　گر بخت بفریاد رسد داد من این است

به آوازی خواندم که خود شنیدم و بس.

استاددرشجرهٔ موسیقی هند شاخهٔ بوجودآورد که امروز بنام طرزقاسم افغان (درموسیقی نوازان افغانی) شهرت دارد وهمین اقتدار اوست در موسیقی که از شاهان عصر خطاب استادی یافته فرامین ونشانها گرفته است .

بافقرا ومجاذیب ارادت داشت مخصوصاً مولوی صاحب سرای زرداد (که درکابل مردی فقیر وتارك الدنیا بوده قبرش درجوارمقبرهٔ تیمورشاه باباپسراحمد شاه ابدالی است) ارادت خاص داشته استاد طبع غیور وهمت عالی را صاحب بود اعلیحضرت سراج الملة والدین اوراگفته بود که درمحفل ماجزاشعار بیدل نخوانی بازهم روزی در موقع خوانده بود بیت :

دیده ازدورم ودانسته تغافل کردی　　خوب کردی که تراخوب تماشا کردم

شاه گفته بوداین چه معنی دارد؟. استاد گفت: پادشاه سلامت معنی بیت واضحست شاه گفته من نمی فهمم استاد گفت بلی شاه سلامت همه بحضور تواضع دارند باید از کیفیت تغافل مطلع نباشند شاه گفت نگفته بودم بجزاشعار بیدل نخوانی استاد گفت در ضمن این همه ابیات که برای شاه خواندم این یك بیت برای خود خواندم ازممالك شرق وغرب هرموسیقی دانی که وارد افغانستان شده است غیرازاستاد کسی حریف محفل او نبوده.

استادراسه پسراست: یعقوب قاسمی، یوسف قاسمی، آصف قاسمی که هریك درفن موسیقی مهارتی بهمرسانده اند .

ملك الشعرا استاد بیتاب درمحفل سالگرهٔ قاسم ابیات ذیل را انشا نموده اند:

سخت شورانگیز وشیرین نغمه های قاسمست　　گوش ها اکثر نمکخوار نوای قاسمست

اکثرازخوانندگان مانده است پیش اوشکر　　اوستادیها مسلم ازبرای قاسمست

بیت آوردن بحسب اقتضای هر مقام　　خاصهٔ طبع سخندان رسای قاسمست

بافقیران دارداخلاص وارادت بیشمار　　این همه نیك اعتقادی ازصفای قاسمست

آن نشان حسن خدمت کز برایش شد عطا　　مرهمی برسینهٔ درد آشنای قاسمست

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساکن کوی خراباتست این استاد فن
صحبت پیرمغان عشرت‌فزای قاسمست

کرد ریکات دگرقایم پی ساز و نوا
لذت بی‌سابقه درطرز های قاسمست

سوزناك ودرد خیز ورقت آور پر اثر
آریائی نغمه آری‌های های قاسمست

درخرابات اینکه نیکو مسجدی آباد کرد
باقیات الصالحاتی ازبرای قاسمست

رادیو کابل که نیکو محفلی کرده‌است ساز
لائق وباارزش ،ابریشم بهای قاسمست

خامهٔ بیتاب پایان نشاط افزود گفت
این نوازش هابسی نیکو برای قاسمست

این مرد هنرمند بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ شمسی هجری درمیان عصر ومغرب ودیعت حیات بمؤکلان قضاوقدر سپرد روز شنبه ۲۳ سنبله ساعت شش عصر در شهداء الصالحین بخاك سپرده شد هنگام دفنش که از حاضرین بودم بالبداهته مصرعی بخاطر رسید:

(دهدحق باستاد قاسم بهشت) افوری سنجیده شد دیدم (باستاد قاسم بهشت)

۱۳۷۶ قمریست به قطعه آوردم.

استاد بزرگ عالم موسیقی
یکتای زمانه قاسم نیك سرشت
بگذشت زدنیا و بسال قمری
حق داد بگو (بقاسم استاد بهشت)

خسته ۱۳۷۶

استاد قاسم افغان درحالیکه نشان بسینه دارد معلوم میشود

(c) ketabton.com: The Digital Library

خطاب به مطرب!!

از نقاشی های ریبای بامیان : دورا مشکر قدیم :
این تصاویر آهونی را در موسیقی افغانستان تا دو هزار سال قبل میرساند

مغنی کنون وقت جوش نو است
که بنیاد هستی بدوش صدا است

ره شوق ووجد وطرب ساز کن
دری بر دلم از صدا باز کن

نقاب خروش طلب بسته نیست
درین ساز یك تار بگسسته نیست

نوای ره بینوائیست ساز
در پردهٔ آشنائیست ساز

چرا ناله ازنی نگیرد عصا ؟
صریری بگلشن ننالد چرا ؟

مگو نغمه در پردهٔ چنگ نیست
که مینای او قلقل آهنگ نیست

دف آئینه دار تحیر چراست
درای طلب از چه رو بی صداست ؟

بود گوش طنبور تا کی گران
گره تا بکی تار را بر زبان؟

تغافل به بیداری عیش چیست؟
اگر ساز بیش از رگ خواب نیست

بمال از ره لطف گوش رباب
که شور طلب یادش آید به خواب

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلید در دل به مضراب ده
بناخن از ین رشته یك تاب ده

ببین نبض حال دل افسردهٔ
بدم روح در قالب مردهٔ

که در حسرت نغمه دیوانه ام
به هر شمع آواز پروانه ام

دل افروز حیرت پرست صداست
چو نبض تمنا طپش آشنا است

تغافل گر حال بیدل مباش
ز آهنگ این پرده غافل مباش

اگر نقش بیگانگی ننگ تست
درین پرده کس نیست آهنگ تست

تو سر تا بپا نغمهٔ وحدتی
به صد نغمه آئینه کثرتی

تو برداری از حلقهٔ دف صدا
صدایش زدست تو دارد عصا

بود خالی از نقد خود چنگ او
صدای کف تست آهنگ او

مجو نغمه از تار وچنگ و رباب
چه خیزد ز تحریك نبض شراب ؟

درین سینه ها جلوهٔ تاب تست
صدائی ز تحریك مضراب تست

نیت ناله دارد که خود دمن نیم
تو بس هر چه هستی من آنجا کیم؟

لب خامش او همین نغمه زاست
لب تست آخر لب نی کجاست ؟

رگ ساز موج زبان دل است
دف وچنگ و نی ترجمان دلست

(c) ketabton.com: The Digital Library

همه ساز ها محو کار دلند
همه پرده ها پرده دار دلند

بساط جهان عیش یکرنگ نیست
چو اندیشهٔ خارج آهنگ نیست

صدائی ز تار طلب جسته نیست
که نخجیر این دام وارسته نیست

باصد بزم اگر نغمه دارد خروش
همان از زبان می رسد تا بگوش

خیالت ز افلاك اگر برجهد
ز دل ها محال است پرده نهد

صدا رشته بر پاست از تار ساز
که حق را به مرکز رجوع است باز

ز آهنگ خود پرده برخود مبند
ز ساز خود اندیشهٔ غیر چند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا به استاد قاسم مرحوم علاقه مند بودیم وچرا از مرگ او متأثریم؟

یك سال پیش جسد بیروح موسیقی نواز محبوب خود استاد قاسم افغان را بخاك سپرده بالای تربت اوسوگواری نمودیم واینك باوجود مرور یك سال تأثرات ما از بین نرفته درهیچ حلقه ومحفلی نیست که ازوی یاد وبودی بعمل نیامده ، دست تأسف بهم سائیده و(خدایش بیامرزد) گفته نشود . این همه تأثرات برای چیست؟

برای اینکه استاد مرحوم ازعمر گران بهای خود تقریباً پنجاه سال آنرا در راه نشاط وسرور ما مردم وقف نمود . بیدار خوابی ها کشید ، رنجها برد ، زحمات را متحمل شد تاموافق بمیل ومرام ما ازاقوال فیلسوفانهٔ اساتید وبزرگان علم و ادب باآواز تربم وروح نواز خود وصف الحال شعر بخواند وباکلك های توانا پرده های هیجان انگیز ساز را به شور درآورد وباین وسیله مارا شاد ومستفید گرداند اگر درجبین ما آثار الم وکدورت مشاهده میکرد شعری میخواند که تمام آن آلام روحی را یکدم از بین میبرد، بماخطاب کرده میگفت :

(نمود کارجهان نقش کاسهٔ بنك است لبی بخنده کشائید وجام جم شمرید)

اگر ازما آزاری بدیگران میدید ویامی شنید این شعررا میخواند:

گرمرهم دلی نشوی نیشتر مباش) واگر غرور وتکبری ازما بظهور میرسید جسورانه بمااخطار میداد :

(سامان بندگی بخدائی نمی رسد ای بنده خاك شو که بلند است آسمان

هنگامیکه نزاکت موقع ایجاب میکرد اولاد این خاك را بواجبات شان ملتفت ساخته میگفت :

(عروس ملك کسی تنگ در بغل گیرد که بوسه برلب شمشیر آبدار زند)

والحاصل ساز وشعر خواندن بموقع او کیفی وصحبت های دل آویز او مانند شعر منثور کیف دیگری داشت که روزها، وماها، مارا به سر وسرور نگهداشته و اینك بعداز مرگ وی نیز قصه های او نقل مجالس است. گویا استاد باین عشق داشت در هر محفلی که باشد اهل آن محفل راشاد ومسرور نگه دارد روزی بالای مزار اورفته دیدم پیر مرد دانشمند وقامت خمیدهٔ نشسته اشك میریزد ودعامیخواند سلام مرا علیك واین بیت رابخواند :

(بسکه خوبان اندرین ویرانه ها گم گشته اند میچکد ازدیده اشك وخاك را بومیکند)

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌سوگواری اواشتراك نموده ازاستادقصه‌ها کردیم وبروح او تحیات فرستادیم چندین‌جوانان باذوق‌را سراغ دارم که‌درتلاش وصد دآن اند نکته پردازی های ادبی استاد مرحوم‌راتاجائیکه‌خودشنیده ویادیگران بحافظه‌دارندجمع کرده به‌صورت‌یك‌مجموعه گران بها بنام شهکاری های استاد تدوین وکتابخانهٔ خودرابه آن زینت بخشیده برای اسلاف بیادگار بگذارند .

استاد مرحوم بعلاوهٔ علمیکه‌درفن‌موسیقی‌داشت وخط فاصلی رابین موسیقی‌ماوموسیقی همسایگان کشید ومکتب‌نوی‌را ازخود بنانمود شخص خدادوست‌وباایمانی بوده ازدعای مردان دل آگاه فیض کافی گرفته‌بود . روزی بمن تصادف کرده گفت :

خبر داری که عزم کعبة الله رادارم. گفتم‌مبارك است گفت‌عجب بیتی یافته‌ام که‌فقط درشب وداع دوستان برادیو آنرامیخوانم واین بیت است :

(مبارك باد خاصان حرم را که عزم کعبه دارد بت پرستی)

اماحیف که‌مرض بیرحم باومجال رفتن رانداد وبالاخراستاد این آرزوی پاك را باخود بخاك برد .درشبی که رادیو کابل سالگرهٔ هفتادمین استادرا جشن گرفت واستاد دردم اخیر آن محفل بزحمت چند بیت پرکیفی‌را باآواز گیرنده ولرزان خود بگوش شنوندگان رادیو کابل رساند وباکف زدنهای ممتد حضار بدرقه گردید شنیدم که درتمام حلقه‌های فامیلی ازینکه دیگرآواز روح بخش استادمحبوب خود را نخواهندشنید زن ومرد ازدیده اشك میریختند و تأسف میکردند قصه‌های استاد بسیار است و باین مختصری نمی گنجد.

(فسانه‌ئیست مفصل حکایتیست دراز) بهرصورت‌مرگ حق است وهمه همین راه را درپیش داریم (آنکه پاینده وباقیست خدا است) اماخوشابحال کسانیکه خاطرهٔ نیك ازخود بیادگار باقی‌میگذارند . ازفرقت ابدی‌استادگرامی یك‌سال گذشت وخاطرهٔ نیك‌او (خدمت درراه سرورونشاط) جاویدان خواهد بودمابروح‌او دعاوتحیات فرستاده ازخداوند بخشاینده مهربان برایش طلب آمرزش‌میکنیم واینك ٤قطعه ازاشعار دوست فاضلم نیسان که‌نکتهٔ پردازیهای ادبی‌استادرابرشتهٔ نظم کشیده انتخاب و به مجلهٔ شریفهٔ پښتون زغ که‌بنام‌قدردانی ازاستاد مرحوم سالگرهٔ وفات اوراترتیبات گرفته است برای نشرتقدیم‌مینمایم‌تاروح استاد بداند که:(هرگز نمیرد آنکه‌دلش زنده شد به‌عشق) م.اسلم‌اخگر

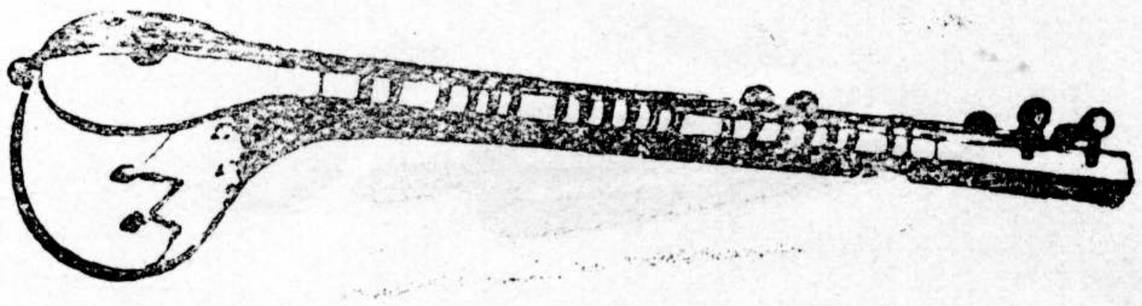

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشان صداقت

شب سرور زجشن وطن نمایان است ردای نور بهرسوی، پرتـو افشان است
چراغ دیگر این صحنه خوش درخشان است بلی زنا در افغان ، صاحب ایمان است
میان خانه و صحن چمن چراغان است

بپا است مجلس عشرت ، میان تالاری کسی نشسته کسی هرطرف برفتاری
وزیر ها سفرا، ـ مردمان در باری دگر سو عسکری ،جرنیل ها، سالاری
تلالوئی زکریچ ونشان، پاشان است

به‌صحن سالون زیبااست ،صوت‌ساز بلند زسوی قاسم خوشخوان ونکته باز بلند
گهی صدای دعایش بصد نیاز بلند گهـی ز عشـق وگـه ،ازیار دلنواز بلند
بلی به نکته رسانی خویش ،طوفان است

درین میانه سفیران بدور نادر شاه همه به‌نوبت خود میرسند گاه به گاه
نشان به‌سینهٔ نادر شه است همچون ماه نه یك، که‌چند نشانی، به‌سینه‌است وکلاه
نشان‌المر اعلای او فر و زان است

بلی گرفته نشان ، از صفاگری هایش زکار های بلندش به افسری هایش
ز ملکی وزنظامی ، و عسکری هایش زشیر مردی جنگ و، دلاوری هایش
که‌خدمتش بوطن واضح و نمایان است

سفیر کشور برطانوی ، سخن پیرا ستاده بود به همراهی ، انور و والا
نشانه کرد به انگشت ، المر اعلی که‌این چه نوع نشانی است آفتاب نما
بگفت شاه : نشانی که‌فخر افغان است

بلی نشان سعادت نشان آزادی ستاره و مه پرتو فشان آزادی
ضیاء دیدهٔ این دوستان آزادی سرور سینهٔ آوارگان آزادی
نشان طنطنهٔ کشور مسلمان است

شنید قاسم افغان بساز حرف و سخن رسید بر همه اوضاع و طینت دشمن
زسوی شاه چنین گفت از وفا بوطن به‌داغ سینهٔ من ای رقیب خنده مزن
که‌این نشان صداقت ز عشق جانان‌است

(c) ketabton.com: The Digital Library

از تاختن های قاسم مرحوم

فصل بهار یکه چمن ناز داشت
تا که هم آغوش گلستان شود

از گل سوری بزمین جوش بود
تا ز شرر شعلهٔ سوزان شود

باد بهاری ز فضا می وزید
تا که فرح بخش دل و جان شود

میلهٔ شه بود به مابین باغ
دیدن او ضیاء چشمان شود

ساز و نوا نیز، ز قاسم بپا
دل بر باید چو غزلخوان شود

شاه بنا کرد دمی بین ساز
میله ئی از دیدن اسپان شود

مهتری آورد یکی اسپ تا:
بر سر آن شاه بجولان شود

نادر غازی، سر توسن نشست
اسپ بنا کرد که خیزان شود

آری ز مستی بهوا خیز کرد
شاه نکو دید، که پایان شود

خواست یکی ازهمه درباریان
برسر آن اسپ نمایان شود

تا بکند رام ز مستی ورا
بر سر آن، سواری آسان شود

بود یکی چاق و قوی هیکلی
خواست که شاه همخوش وخندان شود

فیل سر اسپ نشست و بتاخت
رفت که تا از همه پنهان شود

خوب دواند، اسپ بهر کنج باغ
آمد و، میخواست که پایان شود

دیدچو قاسم که زپا مانده اسپ
نیست ورا تاب که چالان شود

جاری عرق ازسرو چشمش چوجوی
لحظه به لحظه تر و لرزان شود

خواند چنین فرد بساز و نوا
خوب زدل - نی که هراسان شود

هر که گریزد ز خراجات شاه
بارکش غول بیابان شود

(نیسان)

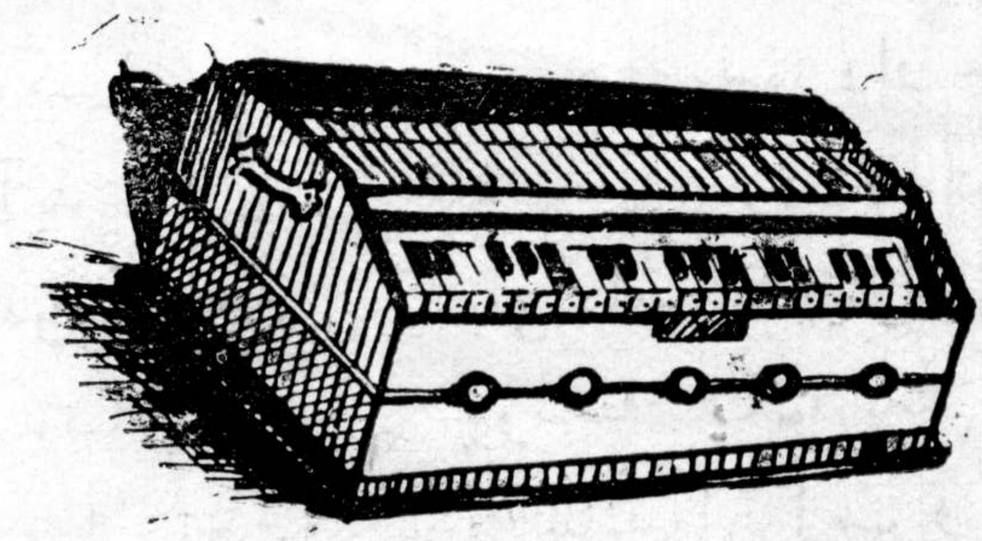

بودند دوستان خصوصی بشوق ساز — مهمان یك رفیق وفادار دوست باز
خواننده قاسم است درین بزم بیمخل — آری مستمع همه هستند اهل دل
یاران همه مقام شناسند و باب ساز — مفتون شعر بیدل ومحو وکباب ساز
گنجینه های سینهٔ شان شعر آبدار — آتش نموده ازدل پر عشق شان شرار
زان جمله بود پاکدل استاد محترم — (بیتاب) آن یگانه ادیب بزرگ هم
زین روی آه و ناله زدل میکشید او — بردانش و رسای همه میرسید او
اشعار خوب خواند و مهارت بکار داشت — ازقوت و مهارت خود اعتبار داشت
ناخن به تار های دل دوستان زدی — هروقت زنگ ها بکشیدی وتان زدی
باری نمود شکوه زدوران روزگار — کامروز نیست قدر به شعر و تبارساز
موزون به استاد نظر کرد گفت واین — تو ترك شعر گوئی و من ازشانه بعدازین
استاد تا شنید چنین بیت شاندار — بیتاب شد چو بسمل سوزنده بیقرار
چیغی زدند و قیل پریدند ناگهان — قاسم بسوز بیشتر آمد ازین فغان
حق داد نالهٔ دل بیتاب عشق را — این بیت نغز خواند به آواز پررسا

کارم صنم پرستی و گاهی شکست اوست
بیتاب عشق هر چه کند حق بدست اوست

شبی کز مسرت نوا میرسید — بدست عروسی حنا می رسید
همی خواند قاسم چنان سوزدار — که گوئی نیستان گرفته شرار
بلی سازو شعرش گهربار بود — سر انگشت سازش شرر دار بود
چنین شعله ها کز صدا میرسید — ز خنیاگران از حنا میرسید
ز وصل و محبت سخن ها زدی — شرر بر گل و درچمن ها زدی
ترنم به آواز تانار داشت — بتار دل عاشقان کار داشت
زهر گوشه ها نورو رنگ آمدی — صدای شرنگ و پرنگ آمدی
تشعشع ز برق است هر جا بلند — تلالو ز ایراق زنها بلند
دگر سو شراره ز دیگان بپا — دخان از سماوار جوشان بپا
دگر سوز جمله بر آید سرور — بلند از سرور است امواج نور
چنین بود تا شب رمیدن گرفت — بلی دامن خویش چیدن گرفت
گپ از تخت خینه شد تا بلند — چوشعله یکایك شد ازجا بلند
که گیرند جائی بدامان تخت — به بینند آن زیب و سامان تخت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز قاسم سرود دگر شد بپا — نوازید (حنا بیارید) را
بعین دویدن بیا و برو — تصادم نمودی بسازان او
چنان کان یکی نوجوان بچه‌ئی — بدادی بسارنگ او دکه ئی
دگردو مدم خوردو بشکست ساز — برون کرد ،قاسم، ازین پرده راز
که زنهار ،بر تار دل پا مزن — جوانی تو ای، خیز بیجا مزن
ترا خیز بیجای بیجا کند — که بیجا روی‌هات رسوا کند
کسانیکه این ساز سر میکنند — بساغر می عشق پر میکنند
بساغر مزن سنگ طفلانه را — میفگن بخاکی تو پیمانه را
شکستی که بر ساز پیدا شدی — سبب بر شکست دل ما شدی
خدارا صدا را گلو گیر نی — سر رشته درهم ، چو زنجیر نی
در آخر چنین شعر آغاز کرد — زآن بیدل نکته پرداز کرد
شنیدم حریف ترنم پرست — بطنبور ترکی رسانید دست
ز بیطاقتی ترك اسرار باز — برون جست چو نغمه از تارساز
بصد احتیاطش ز جا بر گرفت — چوچشم ازمژه زیرچادر گرفت
نصیحتگری گفتش ای‌خودپسند — برین یکدو تار اینقدر بخل چند
بخندید کای دشمن عافیت — شهید بلایت ندارد دیت
به پیچ و خم این خموشی بساط — مده از کف آئینهٔ احتیاط
مبادا سررشته برهم خورد — طرب فرصتی یابد ورم خورد
که مارا بضاعت جز این ساز نیست
اگر بگسلد رشته آواز نیست — (بیدل)

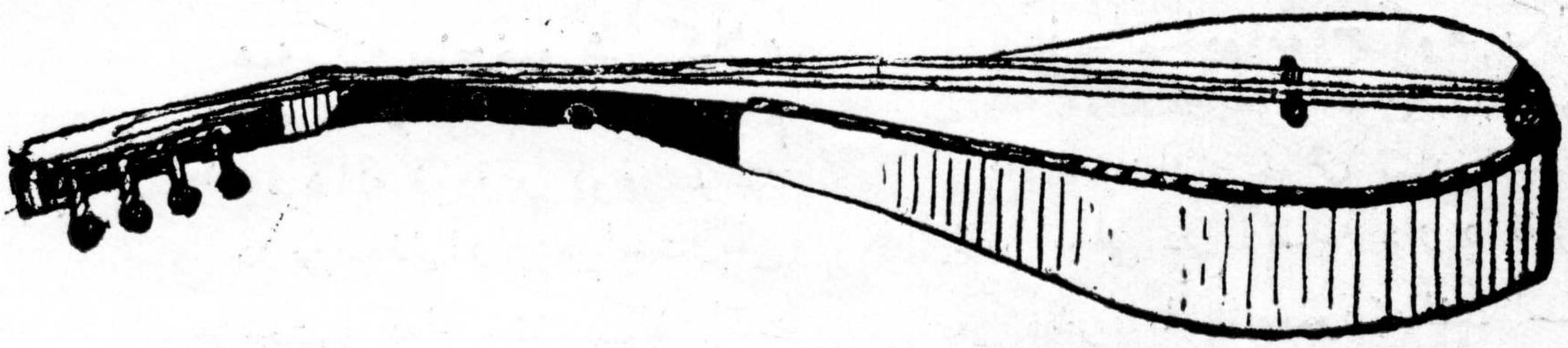

(c) ketabton.com: The Digital Library

خراباتیان

مقیمان این بزم الفت بهار
بفطر طبایع چو می‌ساز دار

چو ساغر همه فارغ از گفتگو
همه دست بر سر بر نگ سبو

زقید عبادات رسمی برون
بدرس اشارت همه ذوفنون

همه چون غنا صفدر آرزو
چو آزادگی جسته از رنگ و بو

ز کیفیت رنگ تمکین شان
نگه سرخوش رطلهای گران

چو ابروی خوبان تواضع سرشت
چو چشم نکویان حیا سرنوشت

استاد قاسم دردهلی با استاد وزیر خان و دیگر نوازندگان هندی دیده می شوند

همه نکته سنج خموشی کلام
زبانها چو امواج گوهر بکام

همه فارغ از رنگ امید و بیم
به میخانه چون بوی صهبا مقیم

نه میخانه فردوس گوهر سرشت
نه میخانه جوش بهار بهشت

درین محفل آرام عمر است و بس
تبسمی در آئینه دارد نفس

بچشمی که از بینش کلفت است
خرابات معمورهٔ الفت است

کرامیل رفتن بود زین مقام
که چاهست در هر قدم نقش دام

بتوصیف این بزم دعوی گداز
نفس چون دم صبح شبنم طراز

بود محو حیرت درین بزمگاه
طپیدن در آغوش نبض نگاه

چو خاموشی ساز آهنگها
چو گل ساغر گردش رنگها (بیدل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وصیت نامه

بتا بوتی از چوب تاکم کنید! براه خرابات خاکم کنید!
به آب خرابات غسلم دهید پس آنگاه بر دوش مستم نهید!
مریزید بر گور من جز شراب میارید در ماتمم جز رباب
ولیکن بشرطی که در مرگ من ننالد بجز مطرب و چنگ زن
توخود حافظا سر زمستی متاب
که سلطان نخواهد خراج از خراب

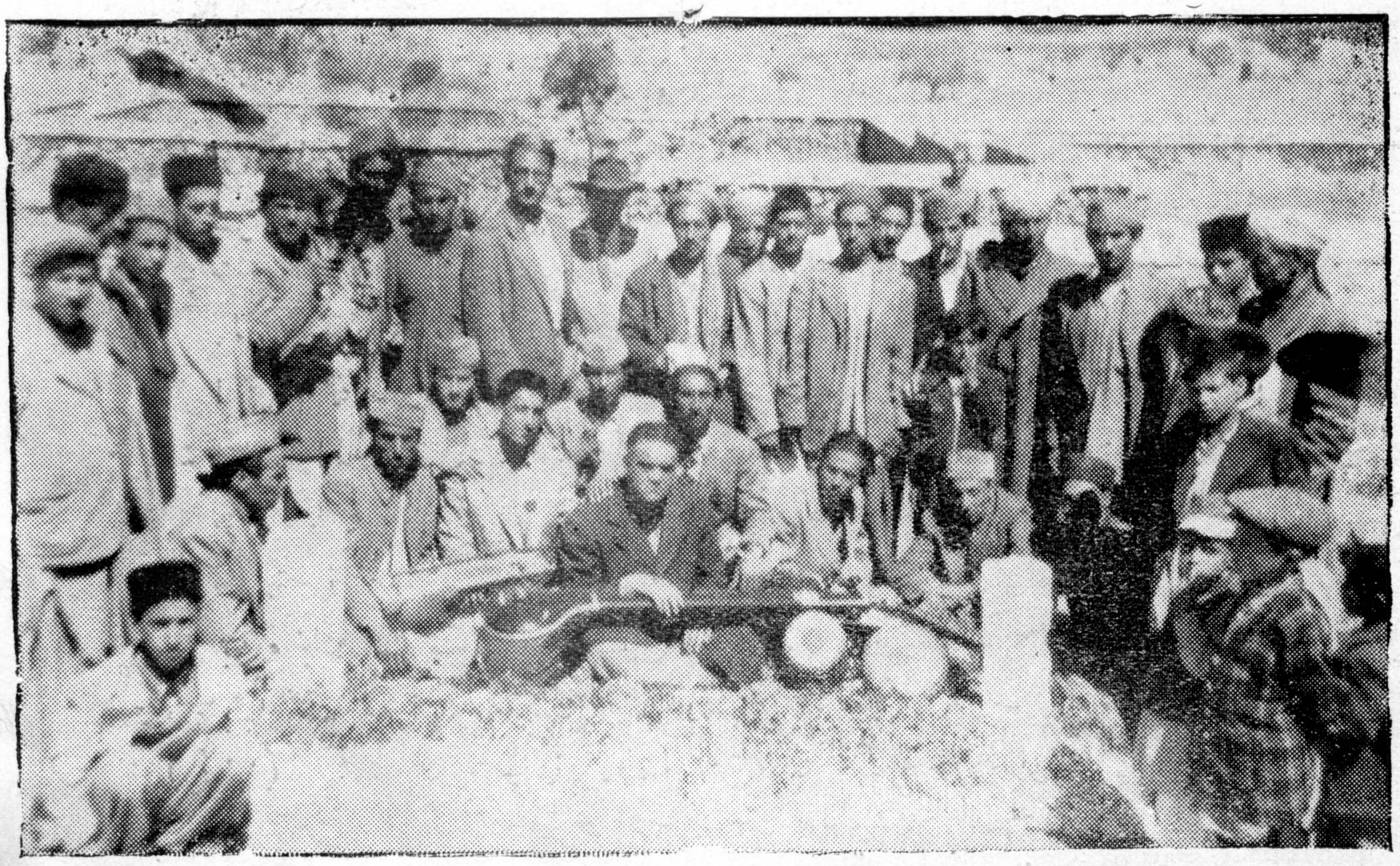

شاگردان وعلاقه مندان استاد درمزارش دعا میکنند

بیا مطرب ای ساقی بزم هوش که مخموری نشه دارم چو گوش
مشو غافل از زخم ادراک دل بکن فکر خمیازهٔ چاک دل
مغنی بکن تازه آهنگ را بده را ستی قامت چنگ را
مغنی ز آهنگ نی یاد کن طرب را ز قید غم آزاد کن
لبی بر لب نی گذاری خوش است
شکر چون کند نی سواری خوش است

(c) ketabton.com: The Digital Library

محرم پیر وجوان

هر که درمکتب دل شد سبق آموز وفا　　مرشد عشق در این راه شدش راهنما
هم زاخلاص وارادت زرهٔ صدق وصفا　　سایه آساز قفا هر طرفی رفت ورا
این مریدان همه بر منزل مقصود رسند
آری بر منزل مقصود بسی زود رسند

امشب ای همنفسان خرم و دلشاد منم　　از غم وغصه سراپا همه آزاد منم
آنکه از شوق کند زمزمه بنیاد منم　　آنکه او پاس پدر دارد و استاد منم
آتش عشق بجان و دلم افروخته ام
سبق مهر و وفا از پدر آموخته ام

ای وطن خرم وسرسبز گلستان تو باد　　نیروی شیر ببازوی جوانان تو باد
شرف نام نکو قسمت پیران تو باد　　شادمان خاطر اولاد قدر دان تو باد
که زپیران فدا کارگهی یاد کنند
ازرهٔ لطف و کرم خاطرشان شاد کنند

احترام است زیك پیرغزلخوان امشب　　قدردانی شده از قاسم افغان امشب
افتخاراست به استاد سخندان امشب　　درنظرمیخوردهر گوشه چراغان امشب
قدر ازخدمت ارباب هنر کار نکو ست
قدر از خدمت او باعث دلگرمی اوست

بوده یك عمر نواسنج گلستان وطن　　عندلیب چمن ومرغ خوش الحان وطن
بلبل نغمه سرا بوده ثنا خوان وطن　　قمری یا فاختهٔ سروخرامان وطن
داشت درفن سرائیدن خود ذوق زیاد
خواند ارباب هنر ازدل وجانش استاد

تا که استاد هنر مند بشد نغمه سرا　　کرد طرز نوی ایجاد بموسیقی ما
سبك وی گشت پسندیدهٔ هر شاه و گدا　　کرد تعقیب همه اهل هنر سبك و را
شمعی ازنغمهٔ خود درچمن بر افروخت
سبق ناله بمرغان خوش الحان آموخت

دائما بوده سراینده بزم شاهان　　داشته عزت وهم شهرت وهم نام ونشان
تابه امروز خداداده ورایك لب نان　　هست ازخلق نکومحرم هر پیروجوان
بذله گو خوش سخن وشخص قلندر باشد
هر چه از وی شنوی قند مکرر باشد

(نباتی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مختصر شرح حال استاد قاسم مرحوم

تاریخ باهمه شمول وامتداد خود زادهٔ جنبش‌هاو کارنامه های بشر است ، تاریخ دفتر ثبت اسامی آن‌شخصیت های برجسته‌ایست که‌درخلال زندگانی‌خویش‌رول های‌مهم انتهاضی را دردایرهٔ آرت‌وصنعت وسایرمشاغل ومکلفات خودبازی ،ونام نامی خو درا به‌خط درشت در دامن‌اوراق حوادث به‌یادگار سپرده اند .

عالم کون ازبدو موجودیت کتلهٔ بشرتاامروزملیاردها نفوس‌را درآغوش‌پرورش‌خود استقبال کرده ،وهزار ها ملیون را دربطن خاك تیره‌سپرده است ،وچندین ملیارددیگر بمشابه سایر موجودات حیه‌در بحبوحهٔ‌این‌سیارهٔ مکور مانند اجرام‌متحرك‌درجنبش‌وحرکت هستند ،ولی‌همه‌درقطار ناموران نامی‌جهان قابل‌ذکر تاریخ نبوده واین افتخار سرمدی راحایز شده نمیتوانند ،چنانچه شاعری میگوید :

به‌محض کوه کندن همسرفرهاد نتوان‌شد زارباب هنر از صدیکی مشهور میگردد

هر صاحب آرت وهنردرقلب تاریخ جا گرفته نمیتواندبل‌کسانی درپرتواین تجلیگاه عرض تظاهر کرده میتوانند که‌درساحهٔ‌حیات پرفتور خویش رول های‌بس‌خطیر وبارزی رابازی کرده وابراز موجویت وبرازندگی نموده باشند .

استادقاسم ازان نیرومندان صحنهٔ‌هنرمندی‌بود که‌درتاریخچهٔ نهضت‌موسیقی کشورچنان جنبش‌هاوتحولات ابتکاری رامرجدشده است که‌خاطرات تاریخی‌این سرزمین حق استادی این‌موسیقی دان معروف وطن‌را فراموش نخواهد کرد .

استادقاسم نه‌تنها یکعالم موسیقی بوده ومحیط آمیزش واختلاط اومحدود و محصور برارباب این‌فن‌بود بلکه ذوق‌ومیل استادبطرف‌علم وادب هم‌به‌حدی بود که قسمت اعظم اوقات او بالخاصه درمجالس بیدل خوانی باادباوفضلای وطن سپری‌وشب‌هارا به‌مشاعره وتفسیر بیدل بپایان میرساند .

استادقاسم به‌میرزا بیدل شاعروفیلسوف نامورشرق واشعارسحرآفرین اوعقیده‌ومیل مفرطی داشته وغالباً هنگام نواختن موسیقی سامعه‌وروح سامعین خویش رابه اشعار آن شاعر شهیر نوازش می‌نمود .

استادموسیقی دان‌جامعی بوده ودرتمام‌شقوق موسیقی‌حق استادی‌راداشته وجنبه های فنی واحساسی موسیقی‌را حین‌سرودن‌مراعات میکرد ،درسرودن‌راگ،تهمری،راگنی،خیال غزل‌وترانه حتی‌طرز های‌ملی ،روستائی وپښتو علی‌السویه گوی سبقت را اساتذهٔ معاصر

برده بود در خواندن راگ هاوانواع طرز های مخصوصهٔ هندی در بسی کانفرانس های موسیقی هند درسلسله اساتذهٔ بصفت یك استادموسیقی استقبال میشد .

درتاثیر صدا ولهجهٔ خوش آیند استادحکایات و روایات عجیبی شنیده شده میگویند هنگامیکه استاد بهخواندن آغاز وآوازاوروح میگرفت نه تنهاروح خود استاد بلکه ارواح تمام سامعین بحدی تحت تاثیروجذبات موسیقی وصوت جذاب استادواقع میشد که پیر و برنا وبلکه اطفال خورد هم بهاندازهٔ مجذوب آوازاومیشدند که سررا ازپا نشناخته وبالتمام وضع وحال غیر طبیعی را بهخود میگرفتند .

بسی استادان موسیقی هند که درجشن ها وغیره مواقع بهافغانستان آمده وبا استاد مسابقهٔ موسیقی کردهاند یادگارها وخاطرات خوبی از طرز خواندن استادومعیار استادی او با خودبردهاند .

میگویند پیش ازچهل یا پنجاه سال موسیقی افغانستان بهطرز معمول امروز نبوده وبلکه من حیث العموم دوطرزخواندن که یکی ایرانی باشد ودیگر بهشیوهٔ خاص هندی قدیم در پایتخت کشورمعمول ومتداول بود ، گرچهاستاد قاسم مرحوم به طرز خواندن هندی مایل وبدواً شاگرد پدرمرحوم خوداستاد ستارجو واستادقربان علی مرحوم در کابل وپس ازان یکی ازتلامذهٔ لایق استاد پیارا خان هندی درهند بوده واستادهمین طرزها را در خواندن خود تعقیب میکرد اماهمینکه درفن خود بهحد کمال رسیده وشعله ملیت در کانون سینه استادمشتعل شد ،حس افغانیت او راواداشت بهموسیقی معمول « که یکدستهاشخاص بدون کدام اسناد تاریخی آنراموسیقی هندی گمان میکنند) دست تصرف درازوموسیقی افغانی را ازهند جدا وشکل وهیئت عمومی آنراتغییر داده طرزهای جدید وتازه ای بنام طرزقاسمی وافغانی درداخل دایرهٔ فن موسیقی کشف وبهمین ترتیب موسیقی کلاسیکی افغانی را رنگ وشکل قانونی وفنی بخشود که تاامروزهمان طرزمعمول بوده وتمام ارباب موسیقی کشورازان پیروی کرده وهنگام نواختن طرزتمری وغزلخوانی بهرشکل وقیافه وهرتغیروتحولیکه نغمهسرائی می کنند (ولوبهررنگ وروغنیکه بخوانند) ازطرز وروش استاد تقلید وکاپی کرده ونمیتوانند من حیث العموم ازان چوکات خارج شوند، یعنی استادقاسم مرحوم توانست که اثرات خارجی راازوطن معدوم واستقلال موسیقی افغانی را تامین نماید .

دردورهٔ نهضت موسیقی وطن استادقاسم مرحوم توانست که درحدود دوصدنفر خواننده

وسرایندهٔ شوقی ومسلکی طور مستقیم وغیر مستقیم تربیه و بموسیقی عصری آشنا نماید، و بهمین استاذاست که میگویند تاریخچهٔ نهضت موسیقی کلاسیکی در کشورما باداخل شدن استاد قاسم در ین صحنه توام است .

علاوه برمزایا ومحاسنیکه درفن وشغل مسلکی خود داشت استاد قاسم شخص فقیرو فقیردوستی هم بوده بافقراوسالکین حقیقی بایك عقیدهٔ راسخ وصمیمی روابط روحی ومعنوی داشته بااعتقاد سلیمی ازفیض و برکات آنها نیزمستفید ومستفیض میشد. چنانچه میگویند «تاثیرروحی واحساسی که درصدا ولهجهٔ استادقاسم بود ازفیض دعای همین فقرا وصاحبان حال است » .

استاد قاسم مرحوم شخص بامسلك وعزم وثباتی هم بوده بالخاصه درراه دوستی ورفاقت آنقدر پابند وصمیمی بود که بسابقهٔ طبع کریم خویش حتی ازایثارسرومال خودهم در راه دوستی ورفاقت مضایقه نداشت چندین مرتبه برای نجات چندین دوست ورفیق خودرامواجه بهخطر نموده ودوست خودرا نجات داده است، دروصف کرامت طبع وهمت بلند اومیگویند بعدازجنگ عمومی اول واضمحلال سلطنت عثمانی، سفارت انگلیس جشنی بهیادوبودآن روزگرفته واستاد رابرای خواندن بسفارت دعوت داده بود ، استاد دعوت شانرا رد کرده گفت « چون من مرید حضرت غوث هستم به هیچصورت قبول کرده نمیتوانم که آرامگاه پیشوای من بدست غیردین بیفتدومن در جشن دشمن اسلام شامل شوم. بلی این جشن جشن شکست اسلام وکامیابی کفراست لذا قطعاً نخواهم رفت » .

همچنان اززرنگی وموقع شناسی اومیگویند پس ازجنگ استقلال افغانستان وقتیکه دابس بکابل آمده راجع به شناسائی استقلال افغانستان باحکومت وقت مذاکره داشت وهنوزمعاهده امضا نشده بود، دریکی از دعوت های رسمی دابس ازاستاد سوال کرد که به کدام یك ازآلات موسیقی بیشتر مهارت دارید؟ استاد گفت بههمهٔ دابس گفت آیا به پیانو هم؟ استاد گفت آری .

بازدابس پرسید که آیا ازطرز موسیقی خاص افغانی که خودشما ترتیب کرده بمن هم یاد داده میتوانید؟ استاد گفت بلی اما بشرطیکه هرنغمهٔ راکه من بیك سمت پردهٔ پیانوشروع کنم شماطرف دیگر آنرا عیناً بنوازید دابس قبول کرد واستادترانهٔ استقلال راشروع نمود صدای ترانهٔ استقلال افغانستان درفضای قصر طنین انداز گردید واستاد بصدای رسا بخواندن آغاز نمود : مکتب ماست جای استقلال . . . .

درین حال آواز کف زدن های مدعوین بشدت بلند شد ودابس ازینکه خودش بدست

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود ترانهٔ استقلال را نواخته به نزاکت مسئله ملتفت شده ولی نتوانست از ادامهٔ آن خودداری نماید

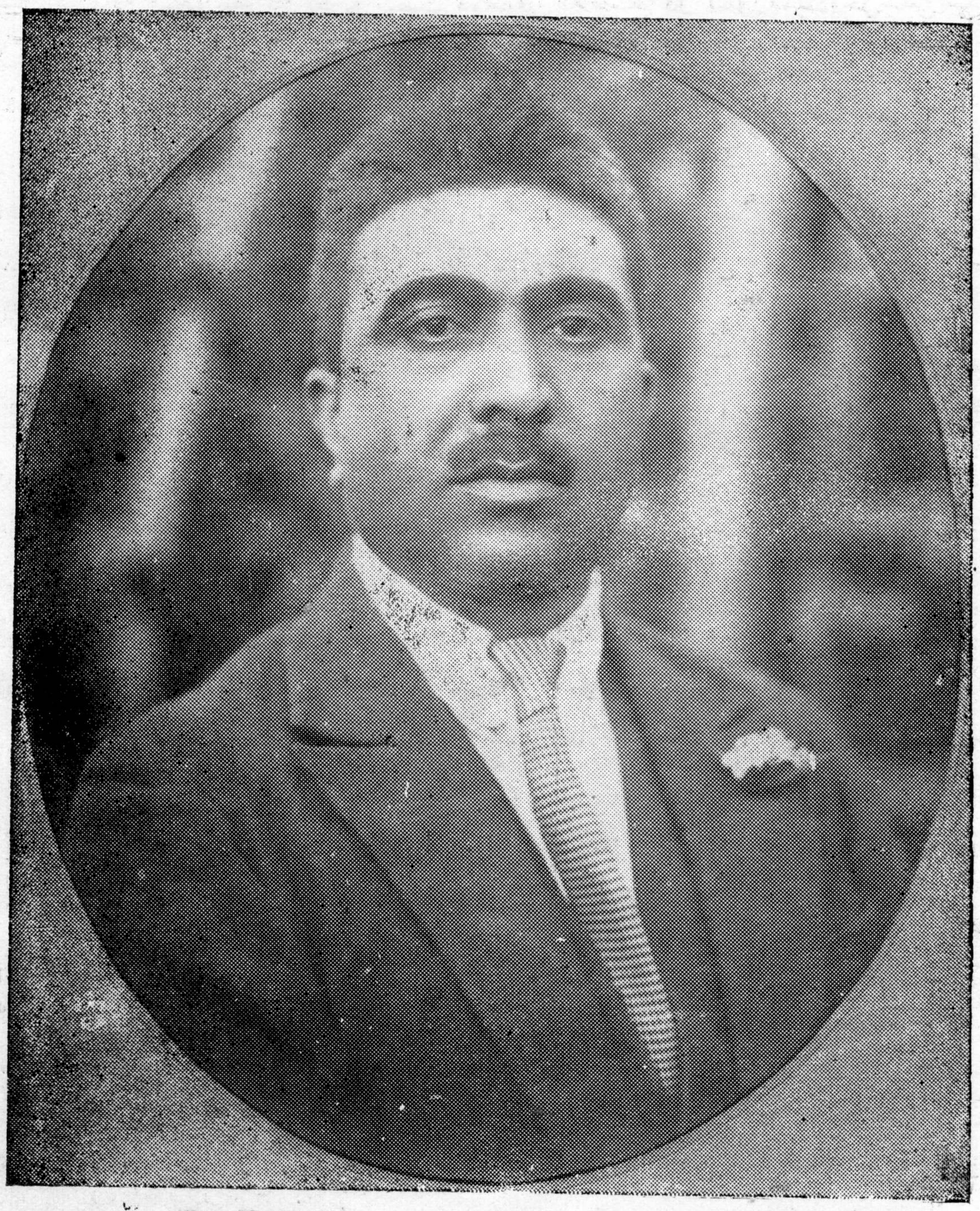

استاد قاسم وقتیکه اولین بار ترانه استقلال را سرود

دفتر سوانح استاد نظیر همچو واقعات دارد، اگر تمام آنرا یگان یگان شرح و بمعرض اشاعه بگذاریم شرح حال مختصر او به کتاب مفصلی تبدیل خواهد شد لذا مناسب تر است بهمین قدر اکتفا کرده و گفتار خود را بدعای نیک در حق آن استاد بزرگ خاتمه بخشیم. سعدالدین «بهار»

(c) ketabton.com: The Digital Library

خنك كسيكه پس ازوی حديث خير كنند كه جز حديث نمی ماند از بنی آدم

سعدی

استاد قاسم میگوید:

اين زمان بگذار خاموشی كنم رو بدنياى فراموشی كنم

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوی خرابات

خوشتر از کوی خرابات نباشد جائی
گر به پیرانه سرم دست دهد ما و ائی

آرزو میکندم از تو چه پنهان دارم
شیشهٔ باده و کنجی و رخ زیبائی

جای من دیر مغان است و مروح وطنی
رای من رأی بتانست، مبارک رائی

استاد قاسم افغان با پسر کلان خود یعقوب قاسمی

استاد قاسم در عین جوانی

مطرب خوشنوا بگو تازه بتازه نو بنو!
بادهٔ دلکشا بجو تازه بتازه نو بنو

باصنمی چو لعبتی خوش بنشین بخلوتی
بوسه ستان به آرزو تازه بتازه نو بنو

.....

بی ناله رهٔ شوق بمنزل نتوان بست
یارب نی مجنون ازین بیشه ببالد

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلق را در مجمر غم دل بسوزانم چو عود
ناله در چنگ فراقت گر بدین قانون کنم

چو نی به سینه خروشد دلیکه من دارم
نناله گرم بود محفلیکه من دارم

گر تو بیدار و سازی تا ابد خوابیده ام
با بخا کم زن که من گان غبارم باز شو

چو چنگ از هر رگم صد نغمه عشرت فزا خیزد
اگر بخت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمناسبت اولین سالگره استاد قاسم افغان

جسم قاسم خاك شد ، روحش به پرواز است هنوز
طرز های خواندنش در پرده ساز است هنوز

خواندن ریکارد آن از دل کدورت می برد
عکس سازش در جهان آئینه پرداز است هنوز

آن گلو و آن زبان و کام ، با سر خاك شد
یاد وی در خاطر هر فرد ، دمساز است هنوز

پیکرش بوسید لیکن ، در خیال دوستان
جلوه گر در دیده چون ، محبوب طناز است هنوز

گرچه از روز وفاتش ، تا کنون سالی گذشت
راست پرسی از غمش یك شهر ، ناساز است هنوز

تربتش گلپوش چون دیدم ، بخود گفتم چنین
الحق این شخص محبت پیشه ، گلباز است هنوز

در جهان روشن چراغ وی ، ز فرزندان اوست
شکر لله دودمان او ، با عزاز است هنوز

دیده مردم ندیده ، یك قسام همتای وی
در جهان ساز یك شاه فرد ممتاز است هنوز

دورهٔ عمر ، عشقری را ، گرچه آخر گفته است
فکر و ذکرش در غم و سودای آغاز است هنوز

(صوفی دشتری)

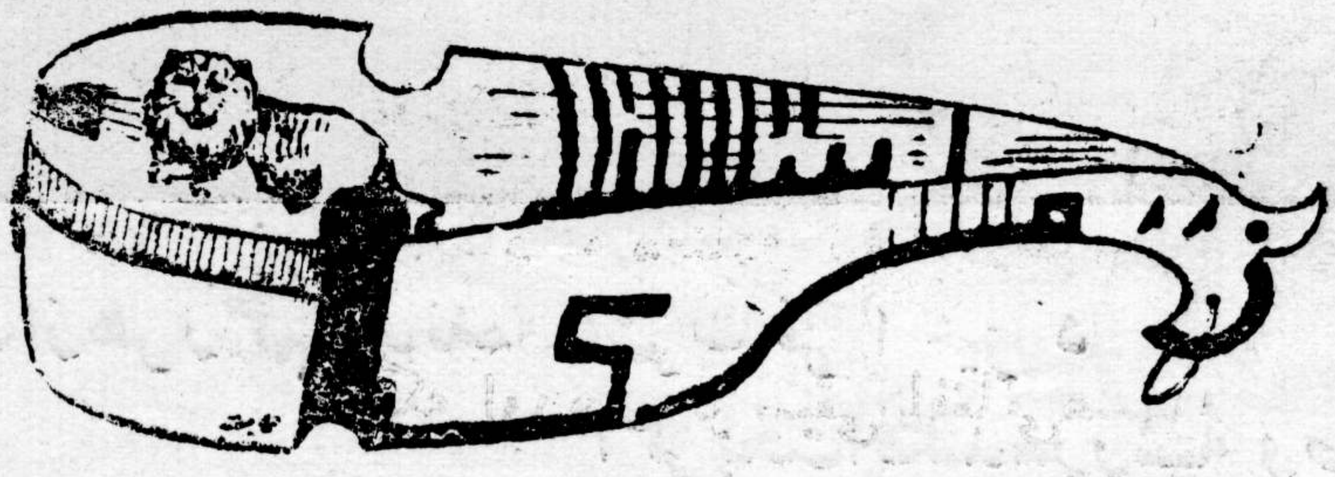

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد قاسم باوجودیکه در لحظات
اخیر زندگی طبعش ناساز بود ولی
با ساز دمساز وهمدم معلوم میشد

بمناسبت سالگره استاد قاسم

یوسف قاسمی

دوستدارش شد، هر صوفی وهر باده پرست

گشته پژمرده درین باغ یکی بلبل مست
برف پیری بسرش رقص نمود و بنشست

آنکه می کرد به آهنگ دل انگیزی چند
همه را غرق نشاط و همه را احسن پرست

آنکه هر نغمهٔ پرطنطنه اش می افگند
در صف دشمن این کشور کهسار شکست

آنکه از سوز دلش گرم شدی بزم ادب
دوستدارش شده هر صوفی وهر باده پرست

آنکه گنجینهٔ اشعار دری بود دلش
هر دری کز دهنش ریخت شدی دست بدست

آنکه گفتی حسب حال سخن های نکو
طایر فکر وی از اوج بپائین ننشست

پای بنهاد به هفتادو نیفتاد زشوق
زانکه اورهبر موسیقی افغانی هست

عبدالحق (واله)

(c) ketabton.com: The Digital Library

رفت آن پیر خرابات از نظر

دلربایی دلربا ناید بکار
سیم‌ها در چشم من هر یک چو مار

رنگ سارنگ است در چشمم پلنگ
کاسهٔ تانپوره مانند نهنگ

چون ندارم خرمی از هیچ باب
باب در دادن بود بی اور باب

ساز کارم نیست بی همدم مدم
نی نوازا! نای خود دیگر مدم

ساز ناساز است بر طبعم کنون
صد نوا از سینه می آید برون

در مقام بیخودی پر میزنم
جای طبله سنگ بر سر میزنم

ساز من فریاد زنجیر جنون
ساز من بارید نست از دیده خون

ار غم افتاده چون بر دوش من
رادیو بدمیخورد در گوش من

دل چسان صوت گرافون بشنود
ما نمی ساز طرب چون بشنود؟

راگ در رگ زند نشتر مرا
راگنی در دل بود خنجر مرا

دل کی از آسا دلاسا می‌شود
اژدها از جوک پیدا می شود

زیر و بم در زیر بم گوشم کند
تال و سرا مرز ببهوشم کند

تا که رفت استاد قاسم از جهان
بی نمود افتاده بزم دوستان

آنکه شاهان محو سازش بوده اند
دلربایان دلنوازش بوده اند

عمر او بگذشت در عیش و سرور
بزم او از روی خوبان پرز نور

دوری از بزم طرب کرد اختیار
رفت از دنیا سوی دار القرار

عاقبت کام و زبانش خاک شد
صد دل از تیغ فراقش چاک شد

رفت آن پیر خرابات از نظر
نیست در آواز و سازا کنون اثر

رشتهٔ ساز مسرت کنده شد
طبع شایق هم بغم سازنده شد

رحمت حق شامل احوال او
این دعا از ما بود دنبال او

شایق جمال

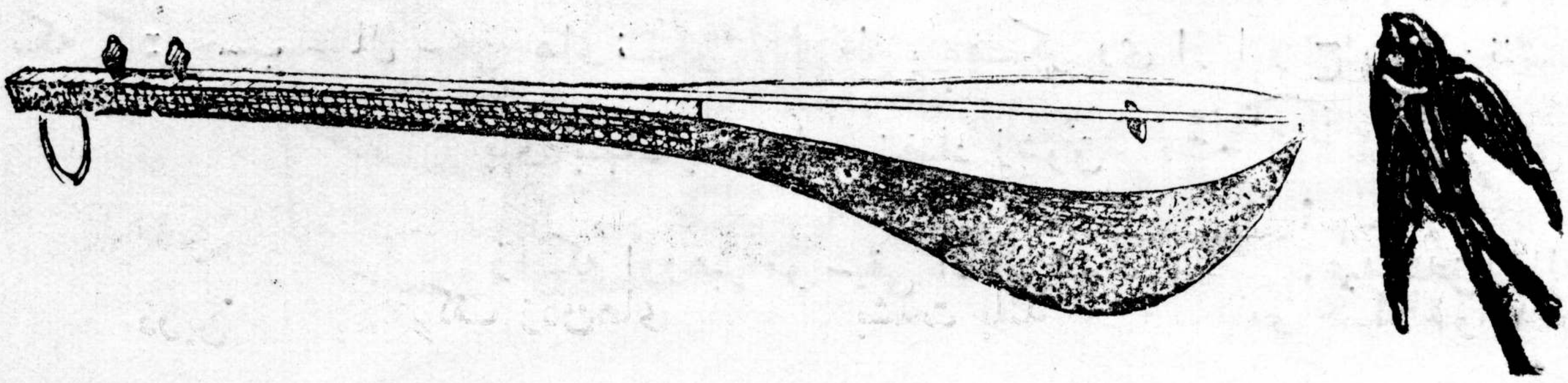

پروانه پروان

استاد قاسم

بیاد شبیکه نوازندهٔ شهیر وطن استاد قاسم افغان نظر به علالت مزاج از خواندن برادیو کابل معذرت خواست و با شنوندشان وداع نمود.

هزارن همچو بلبل در بهاری میشود پیدا
نواسنجی چواو در روزگاری میشود پیدا

دوشینه که شب آدینه و نیمهٔ جدی بود در پردهٔ ساز آن استاد نواز نده سوزی نهفته بودند که ناخن بدل میزد وزخمه بر جگر فرو میبرد.

نوای او چون مرغان هوا سر رمیدن داشت و بگفتهٔ سخنور نازك خیال صفاهانی (۱) بران بود که دام پری شکار (۲) گلبانگ (۳) آسمانیش را ازفضا باز چیند و تنهائی گزیند ودیگر آن شوریده شیرین کار شور انگیز خرابات نشین، گوشه گیر خانقاً شود.

از نوا بناله گراید ودر پردهٔ شام پیری خورشید آسا آهنگ نهفتن کند.

این دستان سرای خاراشکن (٤) نصف یك قرن یعنی تام پنجاه سال در فضای احساسات وعواطف فرزندان افغان بال میزد وشور میانگیخت ـ جذبهٔ تولید میکرد و حال می آورد می خندانید ومیگریانید.

تردستی های بلعجب استاد شعر را بموسیقی درهم آمیخته وادب را در طرب نهفته بود پنجه های فسونکار او بررگهای فسردهٔ سازجان می بخشید ونوای غمزد از (٥) او بردل مرده تأثیر مسیحائی داشت

تا صدایش فسون اثر میگشت از عدم عمر رفته بر می گشت (٦)

درهرمقام که آهنگی از پردهٔ سازش بر میخاست شعری ازسخن پرداز دقیقه سنج موشگاف مرزا عبدالقادر بیدل ازان بدرقه مینمود وصفیر سرایندهٔ سحر آفرین شیراز ازفراز

---

(۱) مراد ازمحمدعلی صایب است وهم صفاهانی نام نوائی باشد از موسیقی

(۲) اشارت است به بیت معروف صایب

از پرده نغمه مطرب دستا نسرا کشید دام پری شکار بروی هوا کشید

(۳) نام نوائی باشد

(٤) نام نوائی باشد

(٥) نام نوائی باشد

(٦) ازمثنوی عرفان حضرت بیدل

کنگرهٔ عرش باوی همراهی میکرد (۷) ، مقام ومقال ممزوج میگشت و شعر باشور در می آمیخت گاهی شبانه بانی‌شبانی ازعرفان مولوی حکایت میکرد وگاهـی بامداد(۸) ازصدای تاراو سوز سنائی مشهود میگشت، خنیاگر خراسان (۹) اعجاز خسروی، (۱۰) داشت که‌در کابل با کلیم ۱۱)راه حجاز (۱۲)میسپرد .درانجمنی که‌انگشـت درابریشم تار می‌نهاد آهنگ روح‌نواز اوچون بال کبوتر (۱۳) نامه بردلهامی گردید.وقتی بانـوا های‌دل نشین (۱٤) بهار نشاطی(۱۵) پدیدمی آورد که‌خرمی هاوزیبائی های زندگی ازان آشکارا دیده میشدو وزمانی‌ازنغمات سوزنده و غم‌انگیز شکلی برهوا مـی بست که بیچارگی هاوناکامی های انسان دران خوانده میشد ،عشق وشیدائی راباوج کمال (۱٦) رسانده بود،غرور افغانی ودردملی داشت،آزادوار (۱۷)سخن میراند وهیچ‌قدرتی اورا مرعوب نمیکرد اومعتقد بودسرود افغانی ازموسیقی هندی و ایرانی مجـز است‌او میگفت بر نوازندگان ماست که‌آزادی باستانی خودرا درین فن تجدید کنند ،میگفت‌ما بـاید موسیقی جداگانه داشته باشیم واین‌موسیقی زادهٔ احساسات وذوق‌ها وعواطف‌خود مـاباشدوی.درین‌راه‌رنجهای‌فراوان بردوتمام عمر گرانمایه‌رابر سراینکار صرف‌نمـود ، موقع آفرین وبدیهه سرابود حافظه‌اش حکم گنج فریدون (۱۸) داشت باایرادمضامین

---

(۷) اشارتست بدین بیت‌خرابه

من‌آن مرغم که‌هرشام‌وسحر گـاه ز بـام عـرش می آید صفیرم

(۸) نام نوائی باشد

(۹) نـام‌نوائی

(۱۰)اشاره بکمال مهارت که‌امیر خسرورا درشعر وموسیقی بود وهم‌نام‌کتـاب او

(۱۱)مشاعرمشهور

(۱۲)نام نوائی با شد

(۱۳) نام نوائی

(۱٤)نام نوائی

(۱۵)نام نوائی

(۱٦) نام نا م‌نوائی

(۱۷) نـام نوائی

(۱۸)نام نوائی

مسلسل ودلکش (۱) مروارید(۲) برشته میکشید د استا نها ی بد یهه گو ئی ومو قع آفرینی اوسخت دل‌انگیز وبسیار جذاب است گویند هنگامی که‌مستر دابس نما یند ۀ بریتانیا در کابل بوده‌وقرار بود پیمان استقلال وطن بسته‌شود دابس سر معار ضه دا شت روزی‌در دربار بزم‌طرب آراسته بودند استاد مشغول سازو آواز بود دابس‌را نیز بدربار دعوت کرده بودند همین که‌دابس درمحفل واردشد استاد باهمان غرور ملی که مخصوص او بود بدون تأمل این‌شعر رانوا درآورد .

میزند چشم کبود تو بمژگان ناخن ترسم‌ای‌شوخ میان‌من وتوجنگ‌شود

وآنرا چنان شوریده ومست‌خواند که‌مایهٔ شگفتی واستعجاب نمایند ۀ دولت بریتانیا گردید وبی‌اختیار باحترام استاد برخاست .

گویند:- روزی دابس خواهش نمود که‌وی‌را از آهنگ های ملی چیز ی بیا موزد استاد دراولین درس‌ترانهٔ استقلال رابوی آموخت:

مکتب ماست جای استقلا ل سبق ما هوا ی استقلا ل

گویند روزی پادشاه باذوق ودل‌آگاه وطن اعلیحضرت‌امیرحبیب الله خان بیکی از دامن‌های کهسار خرم‌وزیبای کشور سراپرده کشید وبساط نشاطی بهم پیوسته بودند ، استاد به سازوآواز سرگرم بودناگهان تندبادی ازدامن صحرا برخاست، تاسرا پرده‌رسید امیرفرمان داد دامن‌خیمه فراکشند تاارغبار برکنار مانند چون پردهٔ شفاف عد سی خیمه فرود آوردند حجابی میان‌بارگاه ودستهٔ نوازندگان پدیدآمد استادبلاتأمل خواند:-

چقدر در دلش از جانب‌ما بود غبار که‌میان من ویارآئینه دیوار کشید

گویند وقتی‌یکی ازدوستان اورا بزندان افگنده و گا ه بس‌عظیم بوی بسته‌بودند روزی‌در باغ‌بابر شاه‌بزم خسروانی برپاشده بود ،استاد نیز دران بارگاه حا ضر بود چنان شوریده ومست‌می‌خواند که‌شاه‌بوی وعده‌داد هرچه بخو اهد به‌بخشندش اما وی از زخارف دنیوی چشم‌بسته این‌بیت رابنوا درآورد :

بخشیدن در م‌نبو د پیش ما کرم صاحب کرم کسیست که بخشد گناه‌را

چنان‌مؤثر افتاد که شاه‌امرداد آن کشتنی‌جوان رابوی به‌بخشند. یاد دارم نوروز بود ودرختان بادام شگوفه‌آورده، باغ‌بابر به‌تأثیر نسیم‌بهار چون‌بهشت آرا سته ، حکم دا ده بودند کشاورزان وباغبانان گردآیند ، مراسم نوروز آنجا گذ ارده آید ، اعلیحضرت محمدنادر شاه‌شهید رحمةالله علیه بغرض‌تشویق ارباب زراعت درتالار شمالی باغ نزول

---

(۱) نام نوائی

(۲) نام نوائی

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجلال فرمودند پاره‌های ناز که ابر در گوشه‌های آسمان هویدا بود خورشید می‌تابید باد بهاری می‌وزید دهقانها مراسم نوروزی ایفا کردند، استاد نوازندگان دست بساز برد و لب به آواز، و این قطعهٔ شیخ شیراز را به نوا در آورد: —

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کاراند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

منظرهٔ دلفریب بهار، شیوائی شعر، گیرائی آواز چنان بهم آمیخت که نظیر آن کمتر دست دهد این داستانها نمونه مختصری از ذاکره نیرومند و بدیهه‌سرائی استاد چیره دست بود که بیاد آوان جوانی و بهار زندگانی وی در بن وجیزه فراهم گردید و اگر همه را استیعاب میکردم سخن به اسهاب می کشید.

این غزل شیوا را استاد سخن سرایان کشور ملک الشعراء قاری عبدالله مرحوم در وصف خواندن استاد قاسم به استقبال صائب اصفهانی سروده، بودند: —

امشب بلحن تازه چه قاسم صدا کشید صوتی عجب زحنجرهٔ جانفزا کشید
بی پرده باز پردهٔ عشاق (۱) میزند دلکش ترانه پنجه اش از دلربا کشید
یک پرده از گل است صدایش لطیف تر گویا صدای خندهٔ گل از نوا کشید
در نغمه جان دمید ز دلکش صدای خویش انفاس عیسوی مگر از نای وا کشید؟
می آورد برقص هوا را ز اهتزاز کار صدای پر اثرش تا کجا کشید
مرغ از پریدن آب زرفتن فتاده است تا از گلوی تازه و تر این صدا کشید
آخر بگو برای خدا این چه نغمه است؟ آهنگ دلکشت دل ما را زجا کشید
آهنگ را برنگ تو صورت نبست کس نازم به حنجر تو که شکل صدا کشید
قاری فسون صائب شیرین نوا ببین دام پری شکار بر روی هوا کشید

(ژوندون)

(۱) نام نوائی (۲) نام نوائی

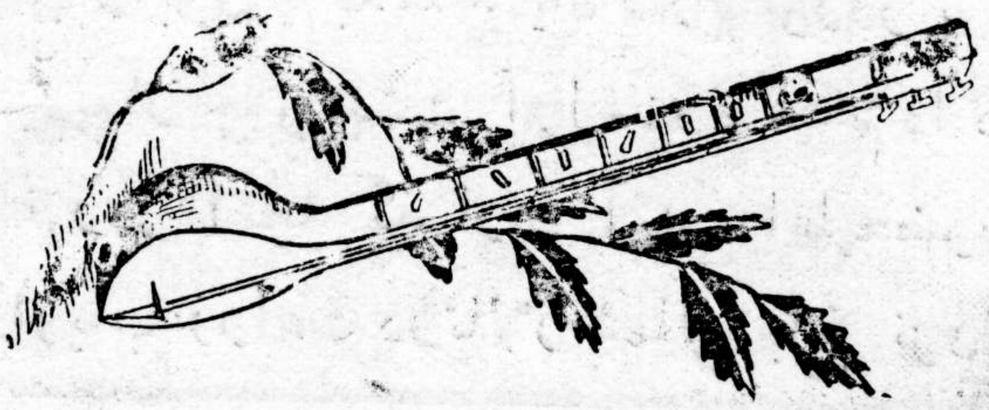

مطبعهٔ دولتی

استاد قاسم با استاد تاگر در سفارت هند هنر نمائی میکند

(☆) ترانه‌های جهان گرچه مختلف رنگ اند
توچون زپرده برائی همه یك آهنگ اند (☆)

(☆) چو آب مردم روشن دل از سبك روئی
به جام و شیشه و سنگ و سفال یکرنگ اند (☆)

استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم

(c) Iran-archive.com: The Digital Library

استاد قاسم با پسران و شاگردان خوشنوای خود

ز پرده نالهٔ حافظ برون کی افتادی اگر نه همدم مرغان صبحخوان بودی!

(c) ketabton.com: The Digital Library

از دوست عزیزی شنیدم

علیحضرت سراج الملة والدین روزی در حال ناخوشی در (برندهٔ قصر استور) با مصاحبان واهل دربار نشسته و (استاد قاسم) میخواند .

چون مزاج پادشاه ناساز بود دفعتاً بهم بر آمده (قاسم) را گفت : بد میخوانی، گل لغت میکنی ، روزت را میگذرانی ! این جملات را بخطاب وشتاب و عتاب فرموده برای تادیب استاد (قاسم جو) قمچین ، چارپائی، گلیم خواست .

با این تصادفِ ناساز سازنده وساز از آواز مانده وزنگ همه کر گشت بطرفة العین اسباب لت وکوب مهیا ، ونسقچیان برای تطبیقِ حکم شاه صف زدند .

اینک همین وقت بود که بر طرب غم می بارید وبر اهل طرب ماتم میگذشت . اهل دربار باهمه سراسیمگی حیران مانده بودند که استاد در زیر شلاق به کدام مقام ناله خواهد کشید وسازِ فغان را به چه آهنگ وآواز سر خواهد نمود .

درچنین موقعِ نازک وپرخطر طالع ناسازِ استاد یاری و مددگاری کرده وسردار مرحوم محمد آصف خان قدم خیرخواهی پیش گذاشته عذر اورا

نمود و باین عبارات عفوش را مستدعی شد که : خراباتیان رفیقِ روزهای خوشی و مجالسِ عشرتِ ماهستند و آنها که مانندِ کاسهٔ چینی بخوردترین صدمه مویک میشوند اگر مانندِ مردمانِ سرپائی قمچین کاری شوند شیشهٔ شان بسنگ آمده و می شکنند والبته با شکست ایشان صدها دلِ صاف و نازک هم می شکنند .

از شکست یکدل اینجا شیشه ها خواهد شکست

اگر این دفعه گناهش بخشیده شود عذر مافات را خواهد خواست و بمیل خاطرِ اعلیحضرت خواهد خواند . امیرصاحب عذر سردار مرحوم را قبول فرمود اما نسقچیان را گفت : شما نروید و منتظرِ امر دوم من باشید گویند : « قاسم » که هوش و حواس را از دست داده بود بجای آنکه عذرِ تقصیر خود را میخواست گناهِ تازهٔ دیگر کرد که قابل هرگونه سزا بود خاصه در چنان موقع که شاه در مقامِ امتحان و عذرخواهان با همه استان ترسان و لرزان بودند یعنی : استاد با صدای حزین و لهجهٔ غمین آلابی کرد و این فردِ طعنه آمیز میرزا مظهر را خواند :

نه بمتعی ز دنیا نه ز دین نصیب مظهر

تو به فن بی کمالی چقدر کمال داری

اگرچه قاسم این طعن را بنفس خود زد و بخود خطاب نمود اما وضعِ مجلس طوری بود که همه مخاطب (امیرصاحب را) دانسته و عقل از سر همه بدر رفت زیرا تردیدی برای شلاق کاری ، باقی نماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازآنجاکه شاهان درعفو واغماض همت عالی داشته وغیرتِ شان نمی گذارد که عفورابمجازات بدل سازند بطورغیرمحسوس باسردارمحمد آصف خان مرحوم درکدام مبحثِ دیگرخودرا مصروف ساخت وتاآخرِروزازین ماجرایادهم نکرد .

ولی استاد درهمین مجلس ازخواندنِ افرادبموقع و وصف الحال هوش وگوش سامعین را به الحان وناله های خود متوجه ساخته درضمن همینکه گوشهٔ خاطرِامیرصاحب رادریافت فی البدیهه خواند :

گرخطائی سزدازماجای عذرِبخودیست
بیقراران نگاهت لغزش مستانه اند

باستماعِ این فرد امیرصاحب راسروری دست داده استادرا موردنوازش خاص فرمود ومشتِ زری هم بروی نثارنمود .

بدین ترتیب این مجلس بصورت یک مجلس سرورخاتمه یافت امامعلوم نشدکه نسقچیان تاچه وقت استاده مانده وباچه قواره ازین معرکه بدررفته باشند .

(کهگدای)

راقمه : عزیزالدین وکیلی فوفلزائی

(c) ketabton.com: The Digital Library

استاد قاسم افغان با مسلمانان و دیگر رشته کان معروف هند در دهه ۱۳۰۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

ذوق سماع

چیست می‌دانی صدای چنگ وعود ؟ انت ربی ، انت حسبی یا ودود
نیست در افسردگان ذوق سماع ورنه عالم راگرفته این سرود
آه ازان مطرب که از یك نغمه اش آمده در رقص ذرات وجود
جای زاهد ساحل وهم و خیال جای عارف غرقهٔ بحر شهود
هست بی صورت جناب قدس عشق لیك در هرصورتی خود را نمود
در لباس حسن لیلی جلوه کرد صبر وآرام از دل مجنون ربود
پیشروی خود زعذراپرده بست صد درغم بر رخ وامق کشود
درحقیقت خود بخود می باخت عشق وامق و مجنون بجز نامی نبود
عکس ساقی دید جامی زان فتاد
چون صراحی پیش جام اندر سجود (جامی)

خاموشی

چند از این غمها بسردی دم زنم وین سکوت گرم رابرهم زنم
درسکوت ودرنگاهم رازهاست در دل خاموشیم آوازهاست
بنگری گر بر لبان بسته ام بشنوی فریاد جان خسته ام
خامشم من لیکن این بانك ونوا آشنا باشد بگوش آشنا
آسمان را با همه پهناوری بنگری خاموش اگرخوش بنگری
مهرومه خاموش واخترها خموش لیکن اندرجانشان جوش وخروش
شب به‌جانها رنك رویا می‌زند چون بخاموشی ره ما می زند
جوی باریك از میان مرغزار می گریزد بادو صد آوای زار
می کند با سبزه هر دم گفتگو تا رود در کام شورستان فرو
رود پهناور به آوا می رود گرم درآغوش دریا می‌رود
خامشان را ناله ای ازدرد نیست وانکه از دردی بنالد مرد نیست
این زمان بگذار خاموشی کنم
رو بدنیای فراموشی کنم هاشم «جاوید»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ARIC
B
1.237
NAW
4357

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library